

## اعتبار یا عدم اعتبار روایات وکلای معصومین علیهم السلام

علی اکبر کلاتری<sup>۱</sup>

### چکیده

پاره‌ای از روایات، توسط اشخاصی نقل شده که از سوی معصومین علیهم السلام جهت انجام برخی امور وکالت داشته‌اند. این وکالت، ملازم با تأیید و ثاقت ایشان توسط معصومان علیهم السلام و در نتیجه، معتبر دانستن روایات آنان نیست. همچنین اموری که می‌تواند دلیل بر عدم اعتبار این روایات محسوب شود نیز با برخی اشکالات مواجه است، ولی با درنگ در تعبیرات مختلف ائمه علیهم السلام در پاره این راویان و با عنایت به جایگاه و موقعیت ایشان، ثابت می‌شود روایات گروهی از آنان، معتبر و روایات دسته‌ای دیگر از آنان، نامعتبر است.

کلید واژه‌ها: وکلای ائمه علیهم السلام، عدالت وکلا، اعتبار روایات.

### درآمد

نگاهی به سخن و سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که ایشان برای انجام پاره‌ای از امور خود، وکیل می‌گرفته‌اند تا آن جا که گروهی به عنوان وکلای ائمه علیهم السلام اشتهار یافته‌اند. براساس نقل برخی از منابع شیعه و سنی، جابر بن عبدالله می‌گوید:

روزی تصمیم داشتم به خیبر بروم، از این رو، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، عرض کردم قصد رفتن به خیبر دارم (اگر آن جا کاری است بفرمایید انجام دهم). حضرت فرمود: هرگاه وکیلیم پیش تو آمد، از او پانزده بار شتر (محصول زراعی) دریافت کن! و چنانچه از تو نشانه خواست، دست بر بالای

۱. دانشیار دانشگاه شیراز (aak1341@gmail.com).

سینه او بگذار.<sup>۲</sup>

نیز نوشته‌اند:

حضرت، به عروۀ بن جعد بارقی وکالت داد گوسفندی برای قربانی روز عید قربان خریداری نماید.<sup>۳</sup>

همچنین نوشته‌اند که آن حضرت به عمرو بن امیة ضمیری جهت قبول نکاح ام حبیبه و به ابورافع جهت قبول نکاح میمونه دختر حارث و خاله عبدالله بن عباس و به حکیم بن حزام برای خریداری گوسفند وکالت داد.<sup>۴</sup>

در باره علی علیه السلام نیز می‌خوانیم آن حضرت به برادر خود عقیل و به برادرزاده خویش عبدالله بن جعفر جهت انجام برخی امور وکالت داد.

و براساس نقل منابع شیعی، معلی بن خنیس، ایوب بن نوح، نصر بن قابوس، حاجز بن یزید، علی بن حمزة بطائنی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی رواسی، عبدالله بن جندب و مفضل بن عمر، اشخاصی هستند که از ائمه علیهم السلام جهت امور مالی یا غیر آن وکالت داشته‌اند.<sup>۵</sup>

پرسش، این است که آیا وکالت دادن معصومان علیهم السلام به این گونه اشخاص، دلیل بر تأیید وثاقت آنان توسط ایشان است؛ به طوری که بتوان روایات منقول توسط آنان را معتبر و قابل اعتماد دانست؟ یا این که این امر، ملازم با تأیید وثاقت و دلیل بر اعتبار روایات آنان نیست و باید این مهم را از راه‌های دیگری جست و چونمود؟

بدیهی است، وکلایی که وثاقت آنان، به صراحت مورد تأیید ائمه علیهم السلام قرار گرفته، از محل بحث بیرون است؛ چنان که براساس روایتی که آن را احمد بن ادریس، با سند خود از ابو محمد رازی نقل می‌کند، شخص اخیر می‌گوید:

من و احمد بن ابی عبدالله در منطقه سامرا بودیم که پیکی از سوی امام علیه السلام پیش ما آمده (و از قول او) ابراز داشت: «احمد بن اسحاق الأشعری و ابراهیم بن محمد

۲. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۷۲؛ المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، ص ۳۵۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۳.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۶؛ فتح الباری بشرح البخاری، ج ۶، ص ۴۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴.

۴. عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۲۵۶؛ المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، ص ۳۵۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۸۹.

۵. رک: رجال ابن داود، ص ۶۴؛ نقد الرجال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۱۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳؛ الغیبه، ص ۶۵، ۳۴۵ و ۳۵۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۱؛ رجال الکشی، ص ۵۸۶؛ خلاصة الاقوال، ص ۱۰۵.

الهمدانی و احمد بن حمزه بن اليسع ثقات»<sup>۶</sup>.

به هر حال، عالمان علم الحدیث و دانشمندان رجال، بحثی در خور توجه از این موضوع به میان نیاورده و جوانب آن را بررسی نکرده‌اند.<sup>۷</sup> در این میان، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) تنها به معرفی شماری از وکلای می‌پردازد که از نظری، دسته‌ای از آنان، صالح و دسته‌ای دیگر ناصالح بوده‌اند.<sup>۸</sup>

در میان عالمان معاصر نیز می‌توان از آیه الله خویی (م ۱۴۱۳ ق)، آیه الله سبحانی و سید علی حسین مکی عاملی و آیه الله مسلم داوری نام برد که در باره ملازمه و عدم ملازمه میان این گونه وکالت و اثبات وثاقت بحث کرده‌اند.<sup>۹</sup> البته به جز محقق اخیر - که صفحاتی چند از کتاب رجالی خود را بین این موضوع اختصاص داده و به برخی جوانب آن پرداخته است - سایر نامبردگان در این مورد، بسیار مختصر و گذرا بحث نموده‌اند.

بنا بر این، بررسی تفصیلی این موضوع و واکاوی جوانب آن، از اموری است که در حوزه علوم حدیث، ضروری به نظر می‌رسد؛ به خصوص با توجه به این که در مورد شأن و جایگاه وکلا و کارگزاران ائمه علیهم‌السلام به احادیثی برمی‌خوریم که از مضامینی به ظاهر ناهماهنگ و متضاد برخوردارند.

در این مقاله، نخست به بررسی اموری می‌پردازیم که می‌توان از آنها به عنوان دلیل نامعتبر بودن روایات این دسته از وکلای یاد کرد و سپس به چگونگی بهره‌گیری از دیدگاه فقها در این زمینه اشاره خواهیم نمود و در ادامه، به واکاوی اموری خواهیم پرداخت که ممکن است به عنوان دلایل معتبر بودن این گونه روایات مورد استفاده قرار گیرد و سرانجام بحث را با بیان نظریه‌ای که قابل دفاع به نظر می‌رسد، پایان خواهیم داد.

### دلایل عدم اعتبار

آن چه می‌تواند دلیل و شاهد بر نامطمئن بودن این وکلا و در نتیجه نامعتبر بودن روایات آنان محسوب شود، دو امر ذیل است:

۱. شماری از این وکلا، مرتکب لغزش‌هایی بزرگ شده و در نتیجه با مزمت و نکوهش

۶. رجال الکشی، ص ۵۵۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۶.

۷. خلاصه الاقوال، ص ۲۷.

۸. الغیبه، ص ۶۶-۷۷.

۹. رک: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۱؛ کلیات فی علم الرجال، ص ۳۹۹؛ بحوث فی فقه الرجال، ص ۱۶۵-۱۶۷؛

اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، ص ۴۸۳-۴۸۷.

صریح ائمه علیهم السلام مواجه گردیده‌اند؛ برای نمونه، شیخ طوسی در باره علی بن حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی می‌نویسد:

همه اینان، وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و اموال فراوانی (از وجوه شرعی) نزد آنان نگهداری می‌شد، ولی طمع مالی موجب شد پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، بر امامت آن حضرت توقف کرده، امامت امام رضا علیه السلام را انکار نمایند.<sup>۱۰</sup>

نیزوی با سند خود از راوی مورد وثوق، یونس بن عبد الرحمن نقل می‌کند که گفت: آن گاه که امام کاظم علیه السلام وفات کرد، هیچ یک از قوام و کارگزاران آن حضرت نبود، مگر این که مال فراوانی پیش او نگهداری می‌شد و همین امر سبب گردید آنان، به طمع مال، واقفی شده، در گذشت امام را انکار کنند. نزد زیاد بن مروان، هفتاد هزار دینار و نزد علی بن حمزه سه هزار دینار یافت می‌شد. یونس می‌افزاید:

چون حق بر من آشکار شد و از امامت امام رضا علیه السلام آگاهی داشتم، مردم را به روی آوردن به ایشان دعوت کردم. همین امر سبب شد زیاد بن مروان و علی بن حمزه مرا فرا خوانده، باز خواست کنند. آنان به من گفتند: دست از این کار بردار. اگر به دنبال مال هستی، نیابت را برآورده کرده، ضمانت می‌کنیم ده هزار دینار به تو پردازیم؛ ولی من پیشنهادشان را نپذیرفته، ابراز داشتم: ما از ائمه خود شنیده‌ایم که فرموده‌اند: «هرگاه بدعت‌ها نمودار شد، بر شخص عالم واجب است علمش را آشکار نماید، و در غیر این صورت، نور ایمان از او سلب می‌شود». آن دو، با آگاهی یافتن از موضع من، دشمنم شده، عداوتم را در سینه پنهان داشتند.<sup>۱۱</sup>

یکی از محققان معاصر در پاسخ استدلال فوق گفته است:

این که برخی از وکلا نکوهش شده و مورد مذمت قرار گرفته‌اند، موجب نقض (ومانع موثق دانستن آنان) نیست؛ زیرا آنان، در زمان واگذاری وکالت، عادل بوده‌اند؛ هر چند پس از آن، وضعیتشان تغییر کرده، دچار انحراف شده‌اند.<sup>۱۲</sup>

ولی باید گفت این سخن، آن گاه قابل قبول است که عدالت ایشان در زمان واگذاری وکالت، محرز و مسلم باشد و حال آن که همین امر، موضع بحث و محل اختلاف است.

۱۰. الغیبه، ص ۳۵۲.

۱۱. همان، ص ۶۴.

۱۲. اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، ص ۴۸۶.

بله استدلال فوق با این اشکال روبه رو است که تنها می‌تواند دلیل بر عدم اعتبار روایات وکلایی باشد که وضعیت منفی داشته و مورد نکوهش ائمه علیهم السلام قرار گرفته‌اند و بنا بر این، دلیل بر عدم اعتبار روایات دیگر وکلا محسوب نمی‌شود و به اصطلاح، این دلیل اخص از مدعا است.

۲. برخی از متون روایی به نقل سخن ذیل از ائمه علیهم السلام مبادرت کرده‌اند: «

خُدَامَنَا وَقَوْمَانَا شَرَّارُ خَلْقِ اللَّهِ؛<sup>۱۳</sup>

خدمتکاران و کارگزاران ما، بدترین آفریدگان خدا هستند.

ممکن است جهت اثبات غیر قایل اعتماد بودن وکلای مورد بحث و نامعتبر شمردن روایات آنان، به عموم این حدیث استناد شود؛ با این بیان که گرچه تعبیر «خُدَام» به اشخاص معینی انصراف دارد و در تلقی عرف، شامل وکلانمی‌شود، ولی با توجه به این که می‌توان اصطلاح «قَوْم» (جمع قیم) را به معنای «سرپرستان امور» و «کارگزاران» دانست.<sup>۱۴</sup> همچنین، کلمه «قیم» در حدیث «ما أفلح قوم قیّمهم امرأه» - که در برخی از منابع غیرروایی نقل شده - به همین معنا است.<sup>۱۵</sup>

براین اساس، باید بگوییم وکلانیز در تحت این عموم داخل‌اند، ولی چنان که پیدا است، این استدلال از چند جهت مخدوش به نظر می‌رسد: نخست، این که روایت مزبور، فاقد سند است و در هیچ یک از منابع حدیث، راوی و مروی عنه آن به طور مشخص ذکر نشده است. بله در همین زمینه شیخ طوسی، با سند خود، از محمد بن صالح همدانی - که از وکلای ائمه علیهم السلام شمرده شده<sup>۱۶</sup> است - نقل می‌کند که وی گفت:

کتبت الی صاحب الزمان علیه السلام: إن أهل بیتی یؤذوننی و یقرعوننی بالحديث الذی زوی عن أبائک علیهم السلام أنهم قالوا: «خُدَامَنَا وَقَوْمَانَا شَرَّارُ خَلْقِ اللَّهِ»، فکتبت: «و یحکم أما تقرؤون ما قال الله تعالی: ﴿وجعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة﴾؟<sup>۱۷</sup> نحن والله القرى التي بارک فیها و انتم القرى الظاهرة»؛<sup>۱۸</sup>

۱۳. رک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ الغیبه، ص ۳۴۵؛ منتخب الانوار المضمیّه، ص ۱۳۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۱.

۱۴. رک: لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

۱۵. رک: النهایة فی غریب الحدیث، ج ۴، ص ۱۳۵؛ اثنا عشر رساله، ج ۸، ص ۱۹.

۱۶. رک: خلاصة الاقوال، ص ۲۴۳؛ رجال ابن داود، ص ۱۷۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

۱۷. سوره سبأ، آیه ۸.

۱۸. الغیبه، ص ۳۴۵؛ نیز رک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ اعلام الوری، ص ۴۵۳.

به صاحب الزمان علیه السلام نوشتیم: خانواده ام با تکیه بر حدیث خدامنا و قوامنا شرار خلق الله - که از پدران شما نقل شده - مرا سرزنش کرده، می‌کوبند. حضرت در پاسخ من نوشت: وای بر شما! آیا نخوانده‌اید این سخن خدای تعالی را که می‌فرماید: «و بین آنان و بین آبادی‌هایی که در آنها برکت نهادیم، آبادی‌های آشکار قرار دادیم». به خدا سوگند! ما آبادی‌هایی هستیم که خدا در آنها برکت نهاد و شما آبادی‌های آشکار هستید».

ولی افزون بر این که در باره این شخص توثیقی نرسیده، روایت شیخ طوسی از او دچار ارسال است؛ زیرا وی، از مشایخ حدیثی ابن قولویه قمی (م ۳۶۷ ق) است که از او بدون واسطه نقل می‌کند و از همین شخص، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) با یک واسطه و نجاشی (م ۴۵۰ ق) با دو واسطه نقل حدیث می‌کند.<sup>۱۹</sup> بنا بر این، نقل بی‌واسطه شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) از او امکان پذیر نیست.

اشکال دیگر، این که چنان که خواهیم گفت، شمار درخور توجهی از وکلا و کارگزاران ائمه علیهم السلام از شخصیت‌های برجسته و مورد قبول بوده‌اند و بنا بر این، نمی‌توان حدیث فوق را، برفرض که از ضعف سندی آن چشم‌پوشی کنیم، ناظر به همه این اشخاص دانست و چاره‌ای نیست، جز این که آن را مرتبط با قوام و متولیان بدانی که دچار فساد و انحراف آشکار شده‌اند؛ چنان که شیخ طوسی پس از نقل حدیث مزبور، به این واقعیت اشاره می‌کند و می‌نویسد:

وهذا لیس علی عمومه وإنما قالوا لأن فیهم من غیرو بدل و خان؛<sup>۲۰</sup>  
این حدیث، شمول آن مقصود نیست و این که ائمه علیهم السلام چنین فرموده‌اند، بدان جهت است که در میان این گروه، اشخاصی یافت شده‌اند که (وظایف محوله) را تغییر داده، عوض و بدل نمودند و خیانت ورزیدند.

گفتنی است دیدگاه قاطبه فقها، عدم اشتراط عدالت در وکیل است. بنا بر این، تبیین دیدگاه آنان در این باب و بررسی دلایل آن، به روشن شدن بحث کمک می‌کند.

### بهره‌گیری از دیدگاه فقها در این باب

برخی از فقها به عدم اشتراط عدالت در وکیل تصریح کرده‌اند؛ مانند ابن ادریس حلی که

۱۹. رک: کامل الزیارات، ص ۱۲ و ۲۴ و ۳۸ و ۱۱ و ۳۳۲؛ رجال النجاشی، ص ۳۵۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۴۸.  
۲۰. الغیبه، ص ۳۴۵.

سخن او حاکی از مورد اتفاق بودن این حکم در میان ایشان است. وی می گوید:

أنا لا نعتبر العدالة في الوكيل بغير خلاف؛<sup>۲۱</sup>

ما (فقه‌های شیعه) عدالت را در وکیل شرط نمی دانیم و کسی با این حکم مخالف نیست.

و مانند محقق سبزواری که می نویسد:

لا يعتبر فيه العدالة؛<sup>۲۲</sup>

(در عقد وکالت) عدالت شرط نیست.

سخن برخی دیگر از ایشان نیز در این باب، صریح گونه است؛ مانند محقق حلی که در باره شرایط وکیل می نویسد:

يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل و لو كان فاسقاً أو كافراً أو مرتداً.<sup>۲۳</sup>

برطبق این عبارت، نه تنها عدالت وکیل، بلکه مسلمان بودن او نیز شرط نیست. علامه حلی نیز در مبحث وکالت آورده است:

و يصح أن يكون الوكيل فاسقاً.<sup>۲۴</sup>

در عبارت های محقق کرکی نیز به همین تعبیر برمی خوریم.<sup>۲۵</sup>

همچنین شماری از فقها، آن گاه که در مقام بیان شرایط وکیل بوده اند، به لزوم برخورداری او از اموری مانند عقل و بلوغ بسنده کرده اند و سخنی از عدالت به میان نیاورده اند.<sup>۲۶</sup> بنا براین، می توان این گونه عبارت ها را اشاره تلویحی به عدم لزوم عادل بودن وکیل از نگاه ایشان دانست.

البته هیچ یک از ایشان، به دلیل و مبنای این دیدگاه نپرداخته و بدان تصریح نکرده اند. ممکن است تصور شود که مستند آنان، اطلاق دلیل هایی است که در اثبات مشروعیت عقد وکالت مورد استفاده قرار گرفته و بدان ها استناد شده است، ولی اشکال مهم در این

۲۱. السرائر، ج ۲، ص ۸۷.

۲۲. كفاية الاحكام، ص ۱۳۰.

۲۳. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۴۳.

۲۴. قواعد الاحكام، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲۵. رك: جامع المقاصد، ج ۸، ص ۱۹۷.

۲۶. رك: المختصر النافع، ص ۱۵۵؛ ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۴۱۶؛ ايضاح الفوائد، ج ۲، ص ۳۶۶؛ كشف الرموز، ج ۲،

ص ۳۹؛ قواعد الاحكام، ج ۲، ص ۳۵۲؛ الدر المنضود، ص ۱۶۸.

زمینه آن است که دلیل های مزبور فاقد اطلاق است؛ چرا که دلیل مورد استناد ایشان یکی آیه ذیل است:

﴿... فابعثوا أحدكم بورقكم هذه إلى المدينة فلينظر أيها أزكى طعاماً فليأتكم بجزء منه﴾<sup>۲۷</sup>  
یکی از خودتان را با این پولتان به شهر بفرستید. پس او باید ببیند کدام غذا پاکیزه تر است و از آن برای شما غذایی بیاورد.<sup>۲۸</sup>

و دیگری آیه ذیل:

﴿إذهبوا بقميصي هذا فألقوه على وجه أبي يأت بصيراً﴾  
این پیراهن مرا ببرید و آن را بر صورت پدرم بپافکنید تا بینا شود.<sup>۲۹</sup>

چرا که مورد آیه نخست، اصحاب کهف است که همه آنان بندگان صالح و برگزیده الهی بوده اند و نمی توان آنان را متشکل از عادل و فاسق دانست. بنا براین، آیه از این جهت فاقد اطلاق است. مورد آیه دوم نیز برادران حضرت یوسف علیه السلام است که به علت ارتکاب اعمال ناپسند و عدم توفیق توبه تا آن زمان، ناعادل محسوب می شدند و فرض اطلاق و شمول در مورد آنان صحیح نیست. بله از این جهت که آیه گویای وکیل شدن آنان توسط یکی از پیامبران الهی است، می توان آن را دلیل بر عدم اشتراط عدالت در وکیل دانست، و این به معنای استناد کردن به فعل معصوم است و نه عمل به اطلاق آیه.

البته ممکن است در استناد کردن به اقوال و افعال پیامبران پیشین، با این اشکال مواجه شویم که ادیان گذشته و احکام آنها به وسیله شریعت اسلام نسخ شده است، بنا براین، تمسک به عمل حضرت یوسف علیه السلام در این زمینه بدون وجه است؛ ولی این اشکال وارد نیست؛ چرا که نسخ ادیان و شرایع پیشین بدین معنا نیست که هیچ سخن، عمل و سیره ای از پیامبران گذشته قابل استناد و شایسته پیروی نباشد، بلکه بدان معنا است که کلیت شریعت های پیشین با آمدن شریعت اسلام، منتفی و غیر قابل عمل است؛ نه این که تمامی احکام کلی و فرعی و همه آموزه های آنها منسوخ و غیر قابل اعتنا باشد. بر همین اساس، اگر قرآن کریم و منابع معتبر روایی، بیان گر قول و یا فعلی از پیامبران پیشین باشند و قراین و شواهد اطمینان بخش نیز به منسوخ نشدن آن گواهی دهد، پیروی نمودن از آنها و

۲۷. سوره کهف، آیه ۱۹.

۲۸. رک: مجمع الفائدة والبرهان، ج ۹، ص ۴۸۸؛ زبدة البيان، ص ۴۶۱؛ کفایة الاحکام، ص ۱۲۸؛ الحدائق الناظرة، ج ۲۲، ص ۳؛ ریاض المسائل، ج ۹، ص ۲۳۵.

۲۹. رک: الحدائق الناظرة، ج ۲۲، ص ۳؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۹، ص ۴۸۸؛ ریاض المسائل، ج ۹، ص ۲۳۵.



استناد بدان ها خالی از هرگونه اشکال است. از این رو، قرآن خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

﴿قد كانت لكم أسوة حسنة في إبراهيم و الذين معه﴾؛<sup>۳۰</sup>

بی تردید برای شما در (متابعت کردن از) ابراهیم و همراهان او سر مشقی نیکو است.

نیز می‌توان در باره عدم اشتراط عدالت در وکیل، به سیره عقلا استدلال نمود که برای انجام امور گوناگون وکیل می‌گیرند و به برخورداری او از صلاحیت‌های جسمی و عقلی بسنده می‌نمایند و شارع مقدس نیز - با توجه به نمونه‌هایی که در آغاز بحث گذشت - این سیره را مورد تأیید قرار داده و بر شرایط مزبور نیفزوده است. البته باید موارد کلان و کارهای خطیر را از این امر مستثنا دانست؛ زیرا عقلا این گونه امور را به کسانی می‌سپارند که افزون بر برخورداری از صلاحیت‌های یاد شده، قابل وثوق و مورد اطمینان نیز باشند.

گفتنی است فقها به این استدلال تصریح نکرده‌اند، ولی شاید بتوان برخی از عبارات‌های آنان را اشاره به آن دانست؛ از جمله صاحب حدائق که می‌گوید:

إن المدار في الوكيل و صحة كونه و كلاً إنما هو على أهلية التصرف و أن هذا هو الضابط في صحة الوكالة.<sup>۳۱</sup>

بر اساس این عبارت، تنها چیزی که در باب وکالت و صحت آن محوریت دارد و ضابطه محسوب می‌شود، آن است که وکیل صلاحیت تصرف داشته باشد و منعی از این حیث متوجه او نباشد.

مشابه همین سخن، عبارت شهید ثانی است که در مقام استدلال بر باطل نشدن وکالت به خاطر خواب طولانی وکیل می‌نویسد:

لبقاء أهلية التصرف.<sup>۳۲</sup>

افزون بر نکته فوق، می‌توان در این باب، بر اصل عدم اشتراط تکیه کرد و گفت: شرط عدالت در عقد وکالت، مانند هر شرط محتمل دیگر در این عقد و سایر عقود، از اموری است که جهت نفی آن کافی است به دلیلی قابل اتکا در اثبات آن برنخوریم و به دیگر بیان، نیازی به پیدا کردن دلیل بر نفی اشتراط نیست.

۳۰. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۳۱. الحدائق الناظره، ج ۲۲، ص ۶۳.

۳۲. مسالك الافهام، ج ۵، ص ۲۴۷.

به هر حال، به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل برنامه‌مؤمن شمردن روایات وکلای معصومان علیهم‌السلام، عدم دست‌یابی به دلیلی متقن بر اشتراط عدالت در وکیل است؛ زیرا در این صورت، ادعای ملازم بودن وکالت این اشخاص از معصومان علیهم‌السلام با عدالت آنان و در نتیجه، اثبات وثاقت و اطمینان بخش بودن نقلشان، خالی از وجه خواهد بود.

### دلایل اعتبار

در برابر آنچه گذشت، ممکن است امور ذیل به عنوان دلایلی بر عدالت این دسته از وکلا و در نتیجه، معتبر شمردن روایاتشان مورد توجه قرار گیرد:

#### ۱. آیه رکون

خداوند در آیه ۱۱۳ سوره هود، خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

﴿و لا ترکنوا الی الذین ظلموا﴾

به آنان که ستم کردند، تمایل نشان ندهید.

با این بیان که فسق و خروج از عدالت، از مصادیق ظلم و ستمکاری و وکالت دادن به فاسق از مصادیق رکون و ابراز تمایل به او است که به موجب این آیه، مورد نهی قرار گرفته و تحریم شده است و براین اساس، باید پذیرفت که وکلای ائمه علیهم‌السلام همه عادل بوده‌اند. و چنان که علامه اشاره می‌کند، همین برداشت عام از آیه سبب شده است برخی آن را دلیل بر عدم جواز وکالت دادن به کافر بدانند؛ به این استدلال که: «الکافر ظالم و الوکالة رکون».<sup>۳۳</sup> سخن برخی از واژه شناسان که آیه را «لا تطمئنوا الیهم و تسکنوا الی قولهم» معنا کرده‌اند،<sup>۳۴</sup> نیز نزدیک به همین برداشت است. شاید بتوان برخی از روایات را نیز تأیید کننده این استدلال دانست؛ مانند روایت ذیل که آن را شیخ صدوق از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند:

ان رسول الله ﷺ أوصی علی بن ابی طالب علیه‌السلام فیما کان أوصی به أن قال: «لا ترکن الی ظالم وان کان حمیماً قریباً»؛<sup>۳۵</sup>

از جمله اموری که رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه‌السلام سفارش نمود، این بود: «به هیچ ستمکاری متمایل نشو، هر چند خویشاوند نزدیک باشد»

۳۳. مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۲۵.

۳۴. رک: تفسیر غریب القرآن، ص ۵۴۱.

۳۵. الخصال، ج ۲، ص ۵۴۳؛ نیز رک: اعلام الدین، ص ۳۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۴.

ولی با این وجود، استدلال فوق، ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا با ملاحظه صورت کامل آیه که می‌فرماید: «ولا تتركوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار و ما لكم من دون الله من اولياء ثم لا تنصرون»، معلوم می‌شود آنچه در این عبارت قرآنی مورد نهی است، روی آوردن به کافران و مشرکان و همکاری با ستمکاران و راضی بودن به ظلم و ستم ایشان است؛ چنان که مرحوم طبرسی در تفسیر آیه می‌نویسد:

ای و لا تمیلوا الى المشركين في شئ من دينکم؛<sup>۳۶</sup>

یعنی در هیچ یک از امور دینی خود، به مشرکان، میل پیدا نکنید.

نیز به نقل از برخی مفسران می‌نویسد:

ان الركون الى الظالمين المنهى عنه هو الدخول معهم في ظلمهم و اظهار الرضا بفعالهم أو اظهار موالاتهم؛<sup>۳۷</sup>

رکون به ستمکاران که در این آیه مورد نهی قرار گرفته، عبارت است از ورود در ستمکاری آنان و اظهار رضایت به کار آنان و ابراز دوستی نسبت به ایشان.

و همین تفسیر مورد قبول شیخ طوسی است که می‌نویسد:

الركون الى الشئ هو السكون اليه بالمحبة اليه.<sup>۳۸</sup>

و نیز فیض کاشانی که می‌گوید:

ان الركون المودة و النصيحة و الطاعة.<sup>۳۸</sup>

برداشت این مفسران مبتنی بر مضمون صریح روایاتی است که در این باب وارد شده است؛ از جمله روایت ذیل که آن را شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

قول الله - عز و جل - «ولا تتركوا الى الذين ظلموا»، قال: هو الرجل يأتي السلطان فيحب بقاءه إلى أن يدخل يده كيسه فيعطيه؛<sup>۳۹</sup>

مورد این سخن خدای - عز و جل - مردی است که به سلطان (جور) رجوع می‌کند و به بقای او علاقه مند است؛ بدان امید که دست در کیسه خود کرده، چیزی به او بدهد.

۳۶. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۴۴.

۳۷. همان و نیز رک: جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۹۶؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۴.

۳۸. الصافی، ج ۲، ص ۴۷۵.

۳۹. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۸.

چنان که پیدا است، این مضمون از وکالت دادن به افراد غیر عادل، انصراف دارد. بنا بر این، نمی‌توان آیه را دلیل بر اشتراط عدالت در وکیل دانست.

## ۲. روایت حسن بن عبدالحمید

شیخ کلینی و شیخ مفید با سند‌های خود از حسن بن عبد الحمید نقل می‌کنند که وی گفت:

شککت فی امر حاجز فجمعت شیئاً ثم صرت الی العسکر فخرج الی: «لیس فینا شک ولا فیمن یقوم مقامنا بأمرنا رد ما معک الی حاجز بن یزید»؛<sup>۴۰</sup>  
 در مورد حاجز [که آیا به راستی وکیل امام است یا خیر] شک کردم، در آن جا نوشته‌ای [از امام] به دستم رسید که در آن آمده بود: «در ما و نیز در کسانی که جهت انجام امور، قائم مقام ما می‌شوند، جای شک نیست. آنچه را با تو است، به حاجز بن یزید برگردان!».

گرچه تردید راوی فوق در خصوص حاجز بن یزید بوده است - که بر حسب ظاهر این روایت و نیز به تصریح علمای رجال،<sup>۴۱</sup> از وکلای ناحیه مقدسه بوده است - ولی پاسخی که به او رسیده، عام و در برگیرنده همه وکلای ائمه علیهم‌السلام است؛ ولی چنان که علامه حلی نیز یاد آور می‌شود،<sup>۴۲</sup> این روایت، به علت مجهول بودن وضعیت رجالی حسن بن عبد الحمید، ضعیف است و نمی‌توان بر آن اعتماد نمود؛ افزون بر آن که تعبیر «من یقوم مقامنا بأمرنا»، در مورد وکیل و هرگونه وکالت به کار نمی‌رود، بلکه به حسب ظاهر، به شخصیت‌های برجسته‌ای همچون نائبان اربعه اختصاص دارد که قائم مقامان امام محسوب می‌شدند. این که برخی گفته‌اند این تعبیر، مطلق بوده و شامل همه نائبان و وکیلان است و در برگزیده نیابت در هر چیز اعم از کوچک و بزرگ می‌شود و اختصاص به وکلای خاص مانند نائبان اربعه ندارد،<sup>۴۳</sup> صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در تلقی عرف، به هر کسی که از سوی شخصی، عهده‌دار انجام هرگونه کاری می‌شود، قائم مقام او گفته نمی‌شود، بلکه همان طور که اشاره گردید، این تعبیر در افراد و شخصیت‌هایی خاص ظهور دارد. برخی در مقام استدلال بر اشتراط عدالت در وکیل گفته‌اند:

۴۰. همان، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۱.

۴۱. رک: نقد الرجال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴۲. خلاصه الاقوال، ص ۲۸.

۴۳. ر. ک: اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، ص ۴۸۴.

ان العادة والسيرة العرفية جرت على أن الانسان لا يوكل في اموره الا من كان موثقاً به و مطمئناً اليه؛<sup>۴۴</sup>

عادت و سیره عرفی بر آن جریان یافته که انسان در کارهای خود به کسی جز افراد مورد وثوق و قابل اطمینان وکالت نمی دهد.

باید گفت این استدلال نیز مورد اشکال بوده و غیر قابل دفاع به نظر می رسد؛ زیرا مقصود از عادت و سیره عرفی در این بیان، چیزی جز سیره عقلا نیست و چنان که گفتیم، عقلا در گرفتن وکیل برای امور جزئی و کوچک، به برخورداری او از صلاحیت های جسمی و عقلی بسنده می کنند و به دیگر سخن، آنچه در وکالت های عقلا محوریت دارد و مورد اهتمام است، آن است که وکیل، صلاحیت تصرف داشته باشد و بتواند از عهده مسئولیتی که بردوش می گیرد برآید. بلکه برای انجام امور کلان و عهده داری کارهای خطیر، به کسانی روی می آورند که اهل وثوق و مورد اطمینان باشند و چنان که خواهیم گفت، لازمه تکیه بر چنین عادت و سیره ای در میان عقلا آن است که در مسأله مورد بحث، قایل به نوعی تفصیل شویم.

### نظریه قابل دفاع

در مباحث پیشین، از وکلایی چون زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی روای نام بردیم که مورد نکوهش برخی از ائمه علیهم السلام واقع شده اند.

در مقابل، به وکلایی برمی خوریم که از تمجید و تحسین ائمه برخوردار شده و نزد ایشان دارای منزلت ویژه ای بوده اند؛ مانند ایوب بن نوح بن درّاج نخعی که براساس نقل شیخ طوسی، عمرو بن سعید مدائنی در باره او گفته است:

من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که ایوب بن نوح به حضور ایشان رسید. و او پس از این که دستوراتی از امام دریافت نمود از آنجا رفت. آن گاه حضرت رو به من نموده فرمود: «یا عمرو! إن أحببت أن تنظر الی رجل من اهل الجتة فانظر الی هذا؛<sup>۴۵</sup> ای عمرو! اگر دوست داری به مردی از اهل بهشت بنگری، به این مرد بنگر!».

علامه حلی نیز پس از این که نامبرده را از وکلای امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام

۴۴. همان، ص ۴۸۱.

۴۵. الغیبه، ص ۳۴۹.

می‌شمرد، در باره او می‌نویسد:

كان عظيم المنزلة عندهما مأموناً شديد الورع كثير العبادة؛<sup>۴۶</sup>  
 او نزد این دو امام، منزلتی بزرگ داشت و مورد اطمینان و به شدت پرهیزگار و  
 بسیار عابد بود.

نیز مانند عبدالله بن جندب که براساس نوشته کشی، روزی وی از امام رضا علیه السلام پرسید:  
 آیا از من راضی نیستی؟ و حضرت فرمود: آری به خدا سوگند! پیامبر و خدا (نیز)  
 از تو راضی اند.<sup>۴۷</sup>

نیز به نوشته وی، امام رضا علیه السلام در باره او فرمود است:

ان عبدالله بن جندب لمن المخبئين؛<sup>۴۸</sup>  
 عبدالله بن جندب از خاشعان است.

شیخ طوسی نیز پس از این که او را وکیل امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام معرفی  
 می‌کند می‌نویسد:

كان عابداً رفيع المنزلة لدهما؛<sup>۴۹</sup>  
 او شخصی عابد و نزد آن دو امام، از جایگاهی والا برخوردار بود.

همچنین می‌توان از ابوعلی بن راشد نام برد. براساس روایتی که شیخ طوسی با سند خود  
 از محمد بن عیسی نقل می‌کند، وی گفته است:

امام عسکری علیه السلام طی نامه‌ای که به شیعیان بغداد و مدائن نوشت، ابوعلی بن  
 راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربه معرفی کرد و از دیگر وکلا خواست از  
 او اطاعت کنند و ابراز داشت: اطاعت از او، اطاعت از من و مخالفت با او،  
 مخالفت با من است.<sup>۵۰</sup>

نیز از همین دسته است، نصر بن قابوس لخمی که به گفته شیخ طوسی،  
 وی مدت بیست سال، وکیل امام صادق علیه السلام بوده است و کسی از آن اطلاع

۴۶. خلاصة الاقوال، ص ۱۲.

۴۷. رجال الکشی، ص ۵۸۵.

۴۸. رک: همان، ص ۵۸۶؛ نیز خلاصة الاقوال، ص ۱۰۵.

۴۹. الغيبة، ص ۳۴۷.

۵۰. همان، ص ۳۴۹.

نداشته است.<sup>۵۱</sup>

و به گفته علامه:

روی عن ابی عبدالله و ابی ابراهیم و ابی الحسن الرضا علیهم السلام و کان ذا منزلة عظيمة  
عندهم.<sup>۵۲</sup>

او از امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام روایت می کند و پیش این امامان، از جایگاهی بزرگ برخوردار بود.

این تفاوت در مواجهه ائمه علیهم السلام با وکلای خود، موجب تقویت این دیدگاه می شود که در این موضوع، روی به تفصیل آورده، بین وکلای معمولی و گماشتگان ائمه علیهم السلام در امور جزئی و غیر مهم و وکلای برجسته و صاحب منزلت ایشان فرق قایل شویم؛ زیرا دلیلی بر عدالت و قابل اعتماد بودن گروه نخست یافت نمی شود؛ برخلاف گروه دوم که موقعیت خوب و منزلت والای آنان پیش ائمه علیهم السلام و تحسین و تمجید آنان توسط ایشان، سبب حصول اطمینان به وثاقت آنان و در نتیجه قابل اعتماد دانستن روایات آنان می گردد.

برای تشخیص و تعیین این دو دسته از وکلا چاره ای جز مطالعه احوال تک تک آنان و بررسی کم و کیف وکالتشان با تکیه بر شواهد و قراین گوناگون، از جمله نوع تعبیرات ائمه علیهم السلام و نیز اظهار نظرهای عالمان رجال در باره آنان نیست. بدیهی است که نمی توان در این زمینه ضابطه ای کلی ارائه داد و این سخن که اطلاق کلمه وکیل به وکلای مهم و کسانی که در امور دینی وکالت داشته اند، انصراف دارد، بنا بر این، شامل کسانی که در امور جزئی و شخصی وکالت داشته اند نمی شود،<sup>۵۳</sup> قابل قبول به نظر نمی رسد؛ زیرا منشأ انصراف، یا کثرت وجود است و یا کثرت استعمال، و هیچ یک از این دو نوع کثرت در خصوص وکلای مورد بحث معلوم نیست؛ چرا که شمار این وکلا و نیز نوع وکالت بسیاری از آنان روشن نیست و بنا بر این، نمی توان در باره هیچ یک از این دو دسته، ادعای کثرت وجود و یا کثرت استعمال کرد.

### نتیجه

بیشتر یا همه آنچه می تواند دلیل بر اعتبار یا عدم اعتبار روایات وکلای معصومان علیهم السلام

۵۱. همان، ص ۳۴۷.

۵۲. خلاصة الاقوال، ص ۱۷۵.

۵۳. ر. ک: اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، ص ۴۸۶.

محسوب شود، مواجه با اشکال و نقد جدی است. نیز از سوی، وکالت داشتن این اشخاص از ائمه علیهم السلام، ملازم با تأیید عدالت و صحه گذاشتن ایشان بروثاقت آنان و همچنین معتبر دانستن روایاتشان نیست، ولی با درنگ در نحوه رفتار و چگونگی مواجهه ائمه علیهم السلام با این وکلا و با توجه به این واقعیت که دسته ای از وکلای مزبور، با توییح و نکوهش ائمه علیهم السلام مواجه شده و شماری دیگر از آنان، از تکریم و تمجید ایشان برخوردار شده و از مقام منزلتی والا برخوردار بوده اند، به این نتیجه می رسیم که گروه اخیر را مورد وثوق و روایتشان را معتبر بدانیم؛ بر خلاف گروه نخست و نیز درباره وکلایی که مدح و ذمی در باره آنان نرسیده، به دلیلی متقن بر وثاقت آنان و معتبر بودن روایاتشان بر نمی خوریم.

### کتابنامه

- اثنا عشر رساله، محقق داماد، بی جا، مکتبه السید الداماد، بی تا.
- الارشاد، شیخ مفید محمد بن نعمان، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ارشاد الازدهان، علامه حلّی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، اول، ۱۴۱۰ق.
- اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، بی جا، المطبعة نمونه، ۱۴۱۶ق.
- اعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
- اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، تهران دارالکتب الاسلامیه، سوم، بی تا.
- ایضاح الفوائد، فخرالمحققین، قم: نشر کوشانپور، اول، ۱۳۸۷ق.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۴۰ق.
- بحوث فی فقه الرجال، سید علی حسین مکی عاملی، مؤسسه العروه الوثقی، ۱۴۱۴ق.
- التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ محمد بن حسن طوسی، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، اول، ۱۴۰۹ق.
- تفسیر غریب القرآن، فخرالدین طریحی، تحقیق محمد کاظم طریحی، قم: انتشارات زاهدی، بی تا.
- جامع الرواه، محمد علی اردبیلی غروی، بی جا، قم: مکتبه المحمدی، بی تا.
- جامع المقاصد، محقق کرکی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۰ق.
- جوامع الجامع، حسن بن فضل طبرسی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، اول، ۱۴۱۸ق.
- الحدائق الناضره، یوسف بحرانی، تحقیق: محمد تقی ایروانی، قم انتشارات جامعه



- مدرسين حوزه علميه، ۱۴۰۵ق.
- الخصال، شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، ۱۴۰۳ق.
- خلاصة الاقوال، علامه حلي، نجف: المطبعة الحيدريه، ۱۳۸۱ق.
- الدر المنضود في معرفة صيغ النيات والايقاعات والعقود، علي عاملي فقحاني، شيراز: مدرسه امام عصر عليه السلام، اول، ۱۴۱۸ق.
- رجال ابن داود، ابن داود حلي، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- رجال الكشي، محمد بن عمر كشي، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش
- رجال النجاشي، احمد بن علي نجاشي، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، ۱۴۰۷ق.
- رياض المسائل، سيد علي طباطبائي، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، اول، ۱۴۱۹ق.
- زبدة البيان في احكام القرآن، احمد اردبيلي، تحقيق: محمد باقر بهبودي، تهران: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفريه، بي تا.
- السرائر، ابن ادريس حلي، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، دوم، ۱۴۱۰ق.
- سنن ابي داود، سليمان بن اشعث سجستاني، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۰ق.
- السنن الكبرى، احمد بن حسين بيهقي، بيروت: دار الفكر، بي تا.
- شرائع الاسلام، محقق حلي، تهران: انتشارات استقلال، دوم، ۱۴۰۹ق.
- الصافي، محسن فيض كاشاني، تهران: مكتبة الصدر، دوم، ۱۴۱۶ق.
- عوالي اللئالي، ابن ابي جمهور احسايني، قم: انتشارات سيد الشهداء، ۱۴۰۵ق.
- الغيبة، شيخ محمد بن حسن طوسي، قم: مؤسسه معارف اسلامي، ۱۴۱۱ق.
- قواعد الاحكام، علامه حلي، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، اول، ۱۴۱۳ق.
- فتح الباري بشرح البخاري، ابن حجر عسقلاني، بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، بي تا.
- فقه القرآن، قطب الدين راوندي، قم: كتابخانه، آية الله مرعشي نجفي، ۱۴۰۵ق.
- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ق.
- كامل الزيارات، جعفر بن قولويه قمي، نجف: انتشارات مرتضويه، ۱۳۶۵ق.
- كشف الرموز، فاضل آبي، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، ۱۴۰۸ق.
- كفاية الاحكام، محمد باقر سبزواري، اصفهان: مدرسه صدر مهدي، بي تا.

- کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۰۸ق.
- کمال الدین، محمد بن علی بن بابویه صدوق، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۹ق.
- لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
- المبسوط فی فقه الامامیه، شیخ محمد بن حسن طوسی، تهران: المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، حسن بن فضل طبرسی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۱۵ق.
- مجمع الفائدة والبرهان، احمد اردبیلی، قم: انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه، اول، ۱۴۱۲ق.
- المختصر النافع فی فقه الامامیه، محقق حلّی، تهران: انتشارات بعثت، ۱۴۱۰ق.
- مختلف الشیعه، علامه حلّی، ج ۱، قم: انتشارات، جامعه مدرّسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
- مسالک الافهام، شهید ثانی زین الدین، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه، اول، ۱۴۱۴ق.
- مستدرک الوسائل، حسین نوری، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، دوم، ۱۴۰۸ق.
- المسند، احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر، بی تا.
- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، پنجم، ۱۴۱۳ق.
- منتخب الانوار المضيئه، علی بن عبد الکریم نیلی نجفی، قم: چاپخانه خیام، ۱۴۱۰ق.
- نقد الرجال، سید مصطفی تفرشی، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ق.
- النهاية فی غریب الحدیث، مبارک بن محمد بن اثیر، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
- وسائل الشیعه، محمد بن حسن حرّ عاملی، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.